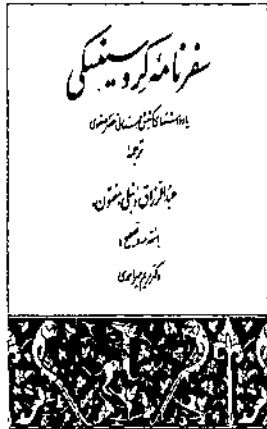


# سال‌های پایانی صفویان

## از منظر کروسینسکی لهستانی و حزین لاهیجی

○ ناهید بهزادی



○ سفرنامه کروسینسکی

○ تألیف: تادیوز بودا کروسینسکی

○ ترجمه: عبدالرزاق بیگ دنبلی

○ مقدمه و تصحیح: مریم میراحمدی

○ ناشر: توس، تهران، ۱۳۶۲

○ تاریخ حزین

○ تألیف: شیخ محمدعلی حزین

○ ناشر: کتابفروشی تأیید، ۱۳۳۲

حکومت صفوی در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین (۱۶۲۹-۱۱۰۵ ق / ۱۶۹۴-۷۲۲ م) با شورش‌های داخلی و تهاجمات خارجی در آستانه فروپاشی و اضمحلال کامل قرار گرفت. قدرت‌یابی افغانه غلجایی به رهبری میرویس در قندهار، اغتشاش در لرستان و سیستان، شورش طوائف لژی در داغستان، شورش شیروانیان به سرکردگی حاجی داوود، اغتشاش طوائف بلوچ و حملات دائمی آنها به لار، کرمان و بندرعباس و توسعه‌طلبی‌های عثمانی و روس در ایران - که با استفاده از هم‌کیشی با برخی از اقلیت‌ها چون ارمنه گرجستان و سنیان شیروان و نیز بهره‌گیری از بی‌کفایتی سازمان نظامی صفوی در دفاع از مردم در مقابل حملات غلجایی‌ها قرین موفقیت بود - از اهم وقایع این دوره بودند.<sup>۱</sup>

این دوره پر آشوب و هرج و مرج - که در آن توانمندی و استعداد جنگی تعیین‌کننده نیروی برتر بود - در نهایت به برآمدن دولت مقتدر نظامی افشار به فرماندهی نادر انجامید که بالندگی‌اش نتیجه منطقی عرصه نظامی آن روزگار و نیز عدم وجود مردان لایق و کارآمد نظامی به شمار می‌آمد.

ایام پایانی حکومت صفویان و هجوم و سلطه غلجایی در ایران علی‌رغم منابع اندک، مورد توجه بسیاری از مورخان بوده است، هرچند به دلیل ماهیت نظامی این عهد به طور عمده امور سیاسی - نظامی و شرح جنگ‌ها محل اعتنا قرار گرفته و کمتر به بررسی روند تاریخی آن امعان نظر شده است. لارنس لکه‌هارت انگلیسی از معدود مورخان است که با بهره‌گیری از اندیشه‌های نویسندگان متقدم و معاصر آن عصر، به‌ویژه شرح حال نویسان به تحلیل دلایل افول و سقوط صفویان و تهاجم موفقیت‌آمیز غلجایی‌ها و چگونگی قدرت‌یابی افشاریان پرداخته است.

اساساً در دوره‌هایی که تاریخ‌نگاری رسمی به دلیل فروپاشی نظام اقتصادی - سیاسی و از هم گسیختگی سازمان اداری و دیوانسالاری (که تدوین تاریخ رسمی یکی از وظایفش محسوب می‌شد) به رکود و انحطاط منجر می‌شد، شرح حال و خاطرات‌نویسی مهم‌ترین عنصر مأخذ تاریخی به شمار می‌آیند. سال‌های آخر حکمفرمایی شاه سلطان حسین و دوره تهاجم و تسلط غلجایی‌ها از جمله دوره‌های پرآشوبی است که آثار به جای مانده از آن تنها شامل چند شرح حال از شاهدان عینی می‌باشد که بسیار حائز اهمیت هستند.

تادیوز بودا کروسینسکی لهستانی و شیخ محمدعلی حزین لاهیجی از گواهان عینی ایام هجوم و استیلای غلجایی‌ها در ایران بودند که در جریان محاصره و تصرف اصفهان توسط آنان در ۱۱۳۵ ق / ۱۷۲۳ م. در این شهر حضور داشتند و در خاطرات خود ضمن شرح مشاهدات و مسموعاتشان، به توصیف اوضاع ایران و چگونگی واژگونی صفویان پرداخته‌اند.

کروسینسکی در ۱۰۸۶ ق / ۱۶۷۵ م. در لهستان متولد گردید و در هجده سالگی به انجمن برادران عیسی پیوست. وی در ۱۱۱۹ ق / ۱۷۰۷ م در مقام مبلغ مذهبی به ایران اعزام شد و به مدت هجده سال یعنی تا سال ۱۱۳۷ ق / ۱۷۲۵ م. در این کشور اقامت نمود.

شاه سلطان حسین صفوی (عکس از کتاب ایران عصر صفوی، راجر سیوری)



هم زمانی کروسینسکی لهستانی و حزین لاهیجی با ایام پایانی صفویان، تسلط غلجایی‌ها و سپس برآمدن افشاریان، ما را بر آن داشت تا با ارزیابی تطبیقی خاطرات این دو، به تحلیل اوضاع ایران در دوره مورد بحث بپردازیم. در حقیقت خاطرات کروسینسکی و تذکره احوال حزین در شناخت اوضاع ایران در سال‌های ۱۱۱۹-۵۳ ه. ق / ۱۷۴۰-۱۷۰۷ م. کامل‌کننده یکدیگرند



توزیع هدایا در جشن نوروز توسط شاه سلطان حسین، رقم محمدعلی پسر محمدزمان، مکتب صفوی اصفهان، ۱۱۳۳ ه. ق (عکس از کتب نقاشی ایران، شیلار، کن، بای ترجمه مهدی حسینی دانشگاه هنر ۱۳۷۸)

تادیوز یوداکروسینسکی  
لهستانی و  
شیخ محمد علی حزین  
لاهیجی  
از گواهان عینی  
ایام هجوم و  
استیلای غلجایی‌ها در  
ایران بودند که  
در جریان محاصره و  
تصرف اصفهان  
توسط آنان در  
۱۱۳۵ ق / ۱۷۲۳ م  
در این شهر حضور  
داشتند و در خاطرات خود  
ضمن شرح مشاهدات و  
مسموعاتشان،  
به توصیف اوضاع ایران  
و چگونگی  
واژگونی صفویان  
پرداخته‌اند

و ۱۲۸۹ ق / ۱۸۷۲ م. و با استناد به نسخه متأخرتر به تصحیح یادداشت‌های این کشیش کاتولیک پرداخت و آن را به نام سفرنامه کروسینسکی منتشر نمود. در مقاله حاضر پس از تطبیق سه نسخه، از نسخه چاپ شده به وسیله دکتر رضوانی استفاده شده که نسخه‌ای بسیار خوش خط بوده و در آن تاریخ‌ها و سال‌ها دقیق‌تر و عبارات کامل‌تر درج گردیده است.

شیخ محمدعلی بن ابیطالب - که از همان کودکی به سبب استعدادش در سرودن شعر، توسط استادش، شیخ خلیل الله طالقانی متخلص به حزین گردید - از شرح حال نویسان این دوره می‌باشد. حزین در سال ۱۱۰۳ ق / ۱۶۹۲ م. در دارالسلطنه اصفهان دیده به جهان گشود. او در تذکره احوالش شجره خویش را با شانزده واسطه به تاج‌الدین ابراهیم، معروف به زاهد گیلانی که مرشد شیخ صفی‌الدین اردبیلی، سر سلسله طریقت و نیای مادری صفویان بود، می‌رساند. خاندانش از روزگار شیخ شهاب‌الدین علی جد هشتم‌شان از آستارا به لاهیجان مهاجرت نموده، به زودی در شمار خانواده‌های ممتاز و متمول این شهر درآمدند، چنانکه شیخ علی بن عطاءالله، جد وی که یکی از برجسته‌ترین اعضای این خاندان به شمار می‌آمد در نزد خان احمدخان گیلانی بسیار محترم و معزز بود.

شیخ ابوطالب پدر محمدعلی برای بهره‌گیری از دانش فضیله‌ای عراق عجم به اصفهان آمد و در همان شهر متوطن گردید. به همین دلیل برخی از منابع حزین را لاهیجی و بعضی اصفهانی خوانده‌اند.

کروسینسکی طی ماموریتی، به عنوان منشی و مترجم اسقف ارامنه در اصفهان به دربار صفوی راه یافت. در این مأموریت او در تلاشی موفقیت‌آمیز شاه سلطان حسین را متقاعد به پرداخت خسارت وارده به مراکز کاپوسین‌ها در تفلیس و گنجه از سوی ارامنه انشعابی نمود. از سال ۱۱۳۳ ق / ۱۷۲۱ م. او در تماس نزدیک‌تری با دربار قرار گرفت. بعد از تصرف اصفهان نیز به سبب داشتن دانش پزشکی به دربار غلجایی‌ها راه یافت. ارتباط نزدیک با دربار صفوی و دستگاه محمود افغان امکان اقامت در اصفهان و مشاهده و ضبط رخدادهای آن ایام را برایش فراهم آورد. از این رو بعد از اینکه از تحمل غربت و سیاحت بسیار دلگیر گشته بود، در سال ۱۱۳۷ ق. در معیت محمدخان بلوچ که از سوی اشرف به سفارت عثمانی تعیین شده بود عازم اسلامبول گردید<sup>۲</sup> و پس از چندی به تحریر خاطراتش از اوضاع اصفهان در جریان حمله غلجایی‌ها، به زبان لاتین پرداخت که سپس به ترکی برگردانده شد. این کتاب در زمان سلطنت فتحعلی شاه (۵۰-۱۲۱۲ ق / ۱۸۳۴-۱۷۹۸ م) به دستور ولیعهدش، عباس میرزا، توسط عبدالرزاق بیگ دنیلی از ترکی به فارسی برگردانده شد و عنوان بصیرت‌نامه یا عبرت‌نامه گرفت. از آن زمان نسخ متعددی از این کتاب استنساخ گردیده که حداقل ده نسخه آن شناخته شده است. یک نسخه از این کتاب به تحریر سال ۱۲۹۰ ق / ۱۸۷۳ م. توسط شادروان دکتر رضوانی بدون دخل و تصرف در مجله بررسی‌های تاریخی به چاپ رسید. همچنین دکتر میراحمدی با مقابله دو نسخه موجود در کتابخانه ملک تحریر شده در سال‌های ۱۲۸۱ ق / ۱۸۶۵ م.

اساساً قتل فتحعلی خان قاجار به منزله پیروزی قاطع ایل افشار بر قاجارها در جدال بر سر تصاحب قدرت بود. با شکست قاجارها، تنها حریف توانمند افشاریان از میدان خارج گردید و روند تبدیل ایل افشار به حکومت افشار وارد مرحله جدیدی شد

# تاریخ خزین

شامل:

ادب و اخلاق صفویه - قندهار افغان  
سلطنت نادرشاه

داوود جمعی از بزرگان

چاپ سوم  
۱۳۳۲

از انتشارات کابردی تأیید اصفهان

چاپخانه داوود اصفهان

آزادمنشی و  
قدرت تفکر حزین و  
نیز احتراز از نزدیکی با  
ارباب دول و  
نیالودن خود به  
مناصب دیوانی که  
به باورش عزت و احترام  
را تباہ می کرد از یک سو  
و بی نظری و  
عدم وابستگی  
کروسینسکی به دربار و  
جامعه آن روز صفوی  
در مقام  
یک ناظر خارجی  
از سوی دیگر،  
این دو شرح حال را  
به لحاظ چند ویژگی  
ممتاز و برجسته  
نموده است

تحریر نمود. او نگارش خاطرات را «مأنوس طبیعت» خود نمی دانست و آن را «افسانه گویی» و فاقد فایده تلقی می کرد. اما «حوادث دهر ناسازگار، شدت آلام و اسقام زندگی اش در هند و هجوم اندوه» وی را وادار به نوشتن شرح حالش کرد.

هم زمانی کروسینسکی لهستانی و حزین لاهیجی با ایام پایانی صفویان، تسلط غلجایی ها و سپس برآمدن افشاریان، ما را بر آن داشت تا با ارزیابی تطبیقی خاطرات این دو به تحلیل اوضاع ایران در دوره مورد بحث بپردازیم. در حقیقت خاطرات کروسینسکی و تذکره احوال حزین در شناخت اوضاع ایران در سال های ۵۳-۱۱۱۹ ق / ۷۴۰-۱۷۰۷ م. کامل کننده یکدیگرند. بدین معنی که کروسینسکی وقایع به ویژه وقایع اصفهان را تا سال ۱۱۳۹ ق / ۱۷۲۷ م. تحریر نموده که این حوادث تا ۱۱۳۷ ق / ۱۷۲۵ م. حاصل مشاهدات و بقیه مسموعات وی می باشند و حزین به شرح رخدادها تا سال ۱۱۵۳ ق / ۱۷۴۰ م. پرداخته که گزارشات مربوط به سال های ۴۶-۱۱۳۳ ق / ۳۴-۱۷۲۱ م. بر پایه دیده های اوست که با شرح و تفصیل بیشتری نگاشته شده و اخبار سال های ۵۳-۱۱۴۶ ق / ۷۴۰-۱۷۳۴ م. حاصل شنیده های مشارالیه است که با قلمی مختصرتر تحریر گردیده است. از این رو قدر مسلم این که نمی توان همه مطالب این دو کتاب را به طور یکسان به دیده صحت و اعتبار نگریست.

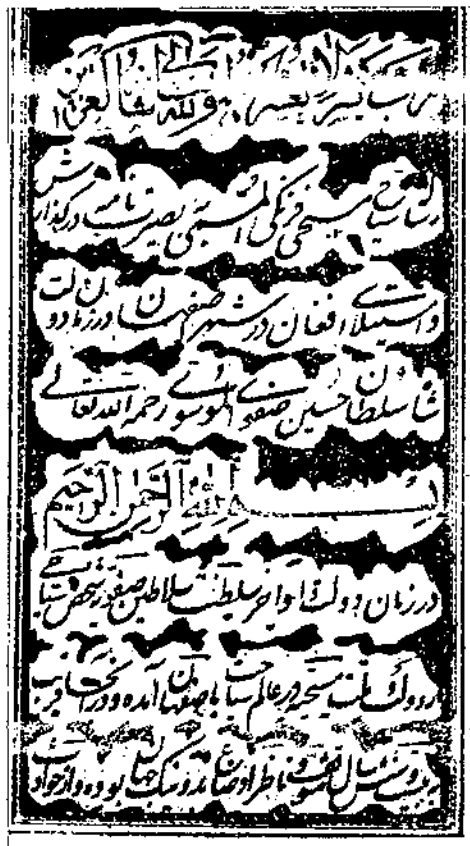
آزادمنشی و قدرت تفکر حزین و نیز احتراز از نزدیکی با ارباب دول و نیالودن خود به مناصب دیوانی که به باورش عزت و احترام را تباہ می کرد از یک سو و بی نظری و عدم وابستگی کروسینسکی به دربار و جامعه آن روز صفوی در مقام یک ناظر خارجی از سوی دیگر این دو شرح حال را به لحاظ چند ویژگی ممتاز و برجسته نموده است: ابتدا درون مایه تحلیلی آثار آنها و تلاش مؤلفان در بررسی چگونگی سقوط صفویان و تفوق افغانه. دوم دیدگاه منتقدانه آنها نسبت به عملکرد صفویان و سوم پرداختن به وضعیت اسفبار مردم و اعتقاد به نقش تعیین کننده عوام.

اگرچه هر دو مؤلف فروپاشی صفویان را به تباہی دستگاه اداری و انحطاط روحی و معنوی آنها نسبت می دهند،<sup>۱</sup> اما هر یک از منظر باورها و اندیشه های خود بر عوامل خاصی تأکید می ورزند. اگر حزین لاهیجی در تحلیل چگونگی واژگونی صفویان بر اهمیت عوامل سیاسی و نظامی انگشت می نهد، کشیش لهستانی با پیروی از افکار مذهبی خویش فساد اخلاقی جامعه آن روز صفوی را مهم تر می انگارد.

کروسینسکی در تحلیل برآمدن صفویان و رسمی شدن مذهب شیعه در ایران، وجود نفاق و اختلاف بین ملوک طوایف سنی مذهب را - که به عقیده او اگر اتفاق می کردند، بر شاه اسمعیل فائق می آمدند - اصلی ترین عامل ظهور صفویان معرفی می کند و در ارزیابی برافتادن آنها، آزادی شرب شراب و آلوده شدن «صغیر و کبیر به عیش و عشرت» در زمان شاه عباس (۱۰۲۸-۹۹۵ ق / ۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) را که باعث انحراف توجه عوام و خواص از امور دولت خود بود،<sup>۲</sup> مهم می شمارد. او همچنین بازداشتن مردم از زیارت خانه خدا به منظور جلوگیری از خروج پول نقد از ایران را عامل دیگری در سقوط صفویه می داند چه هر کس که آرزوی زیارت کعبه را داشت «می بایست مبلغ خطیری به پادشاه پیشکش کند و اذن حاصل نماید و ضرری بیشتر از سفر حج نبود و به این سبب مستطیعان و ضعیفان و عجزه بلاد اسلام روز و شب دعای بد و نفرین به جان پادشاه عصر و حکام زمان

حزین در هنگام تهاجم غلجایی ها به اصفهان در ۱۱۳۵ ق. علی رغم وصیت پدرش به ترک اصفهان،<sup>۳</sup> در این شهر سکونت داشت و با تصرف آن شهر به دست محمود از آنجا گریخت. او پس از مسافرت به شهرهایی چون خرم آباد، همدان، نهاوند، دزفول، شوشتر، حویزه و کرمانشاه و در زمانی که اشرف جانشین عموزاده اش شده بود، به عراق عرب عزیمت نمود و سه سال در نجف توطن اختیار کرد. بازگشت او به ایران مصادف با شکل گیری قدرت نادر و تسلط تدریجی او «بر امور کلی و جزئی تمام ممالک محروسه»<sup>۴</sup> بود. این بار وی پس از دیدار از خراسان، کردستان، آذربایجان، گیلان، مازندران، استرآباد، فارس و بندرعباس که اغلب آنها در اثر تهاجمات روس و عثمانی و نیز شیوع طاعون و وبا به غایت ویران و بی سرانجام شده بودند، به قصد زیارت خانه خدا عازم مکه شد. مراجعت مجدد حزین به ایران مقارن با مرحله جدیدی از قدرت یابی نادر بود که طی آن شاه طهماسب خلع و پسر دو ماهه اش عباس بر سریر پادشاهی نشاند شده بود. حزین این بار پس از مسافرت به کرمان و برخی شهرهای سواحل خلیج فارس چون شاهد ستمی سخت بر بیچارگان بود «خاطر شوریده اش از ملاحظه آن احوال بی تحمل شده دلش از جای برفت»<sup>۵</sup> و تصمیم به ترک ایران گرفت. پس در سال ۱۱۴۶ ق. / ۱۷۳۴ م. رهسپار هندوستان گردید و علی رغم آرزومندی اش به معاودت به وطن تا آخر عمر در دهلی رحل اقامت افکند تا اینکه در ۱۱۸۱ ق. / ۱۷۶۸ م. سر شوریده بر بالین آسایش نهاد.

حزین خاطرات خود را در اواخر سال ۱۱۵۴ ق / ۱۷۴۱ م. در دهلی



کروسینسکی،  
عدم تجانس و  
یکپارچگی نژادی،  
قومی و مذهبی  
جامعه صفوی را  
از عوامل اصلی سقوط  
این سلسله دانسته،  
به چگونگی استفاده  
افغان‌ها از این تعارضات  
پرداخته است

هر دو مؤلف  
شجاعت، پایداری و  
دفاع مستقل مردم از  
شهرها و قصباتشان را  
در حالی که بسیاری  
از حکام و  
فرماندهان نظامی  
از سر جبن و بزدلی  
گریخته بودند،  
می ستایند

خود می‌کردند.<sup>۱۲</sup> وی زبونی و بی‌اختیاری شاهان صفوی در برابر تسلط خواجهگان و چاکران<sup>۱۳</sup> را که نتیجه منطقی قدرت طلبی انحصارطلبانه شاه عباس و حذف تمامی قدرت‌های بالفعل و بالقوه بود، از مهم‌ترین دلایل اضمحلال صفویان می‌داند.

نگرش حزین به واژگونی صفویان از نوع دیگری است. او که نسبت به صفویان حسن نظر داشت، ضمن اظهار ارادت و تبعیت از آنها، در توصیف و تأیید شاهان صفوی، جوانمردی، وفاء، پاس مروت و وداد را از خصائص آنها بر می‌شمرد و می‌نویسد: «آنچه ایشان با متوسلان خویش از بیگانه و آشنا... از احسان و امداد و انواع اعانت و یاری و دلجویی و مهمان نوازی و غمخواری مقرون به کمال فروتنی و رعایت آداب مسلوک داشته‌اند از نوادر و غرایب روزگار است.»<sup>۱۴</sup> حزین علی‌رغم وفاداری و صداقتش در برابر صفویان جانبدارانه به اقدامات آنها نمی‌نگرد و اگرچه در اغلب موارد امراء، اکابر و نزدیکان شاه را عامل خرابی و فساد می‌داند اما از اعمال بی‌خردانه شاهان صفوی نیز غافل نبوده، آنها را تبرئه نمی‌کند. او در تحلیل زوال صفویان بر انحطاط سازمان نظامی آنها و آسایش طلبی و تباهی روحیه سپاهیان که بعد از انعقاد معاهده صلح زهاب با عثمانی در ۱۰۴۸ ق / ۱۶۳۹ م. قریب به «یکصد سال شمشیر ایشان از نیام بر نیامده» بود.<sup>۱۵</sup> تأکید می‌کند و نیز شورش و زیاده‌سره‌های بدکاران را - که در آن هنگام «حداقل هجده کس صاحب جیش و حشم بوده، داعیه پادشاهی و سروری داشتند»<sup>۱۶</sup> - علل دیگری در فروپاشی صفویه می‌داند.

هم کروسینسکی و هم حزین اختلاف و عداوت بین درباریان صفوی و رواج توطنه و تفتین علیه رقیبا را مهم‌ترین عامل فروریختگی دودمان صفوی می‌دانند. حزین می‌نویسد: «شاید این هم از اسباب اجرای تقدیر بود که بر یک لشکر چندین کس که از رهگذر غفلت و نفاق رأی دو تن از ایشان را با هم اتفاق نباشد امیر و سردار شوند.»<sup>۱۷</sup> و در ادامه عنوان می‌کند «لشکر قزلباش و مردان کار و مدبران باهوش رأی در لجه اضطراب افتاده هر کس در هر جا به فکر کار خود فرورفته به صیانت مال و عیال و حفظ ناموس درمانده و مجال امداد و اتفاق با دیگری میسر نیامد.»<sup>۱۸</sup> کروسینسکی با دقت و روشن بینی بیشتری به بررسی تأثیرات ضدیت ارکان دولت با

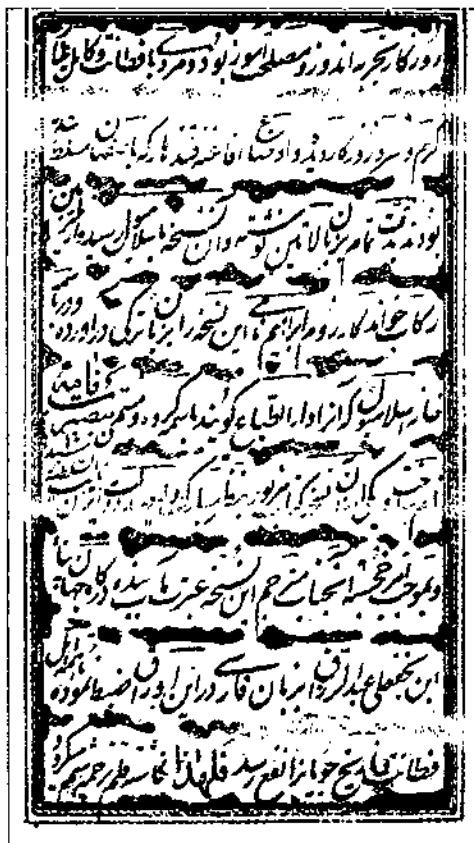
یکدیگر می‌پردازد، و ضمن تأکید بر اهمیت آن می‌نویسد: «در کار دولت عیبی و نقصی و خللی مثل نفاق بزرگان نیست.»<sup>۱۹</sup> او در ارزیابی دلایل موفقیت افغانه از منظر روان‌شناسی اجتماعی به تجلیل خصائص افغان‌ها پرداخته و ضمن پای فشردن بر عواملی چون اطاعت و انقیاد کامل آنها از سرکرده خود سادگی زیست و عادت به شرایط سخت و پرمشقت بر استفاده زیرکانه افغان‌ها از تضاد و اختلاف دولتمردان در

اصفهان به ویژه اعتمادالدوله و دیوان بیگی انگشت می‌نهد. کشمکش و رقابت بین درباریان اغلب به برکناری یا کناره‌گیری مردان کارآمد نظامی و دیوانی و تشمت و پراکتندی نیروهایی انجامید که هر دو عامل به نوبه خود امکان دست یازیدن به هر اقدامی را در لحظات حساس و تعیین‌کننده غیرممکن می‌نمود. صفی‌قلی خان ترکستان اوغلو، داروغه اصفهان، فتحعلی خان داغستانی، اعتمادالدوله و برادرزاده‌اش لطفعلی خان و نیز احمد آغا قوللر آغاسی افراد موثری بودند که قربانی دسیسه‌چینی و قدرت‌طلبی مردان بی‌کفایت دربار شدند. صفی‌قلی خان که به سبب حسادت برخی از درباریان از داروغگی اصفهان عزل شده بود فقط زمانی حاضر به دفاع از اصفهان گردید که درباریان احساس پدرا نه او را نسبت به فرزندش مورد استفاده قرار دادند. فتحعلی خان اعتمادالدوله با سعایت محمدحسین ملاباشی و رحیم خان حکیم‌باشی و به اتهام همکاری با اکراد متوطن در خاک عثمانی علیه شاه صفوی بر کنار و مکحول شد و لطفعلی خان نیز - که اگرچه منابع در کفایت و شجاعتش متفق‌القول نیستند - ولی بدون تردید از سرداران مؤثر آن روزگار بود محبوس گردید و نیز احمدآغا قوللر آغاسی که هر بار در آستانه پیروزی بر مهاجمان افغان، با کارشکنی سایر امرا منلوب می‌شد، با مساعی سیدعبدالله خان والی خوزستان معزول شد.

ایران در ایام سلطنت شاه سلطان حسین از قلعه قندهار تا سلیمانیه کردستان و از حدود داغستان و گرجستان تا کنار دریای عمان و جزایر بحرین گسترده بود. بعضی از سرزمین‌هایی که هنوز قسمتی از ایران را تشکیل می‌دادند مسکون از نژادهای مختلف با عقاید گوناگون بود.<sup>۲۰</sup> ناهمگونی‌ای که با خشونت مذهبی شاه سلطان حسین به تعارضات آشکار علیه دودمان صفوی مبدل شد و عواقب مصیبت باری برای آنها در پی داشت. کروسینسکی عدم تجانس و یکپارچگی نژادی، قومی و مذهبی جامعه صفوی را از عوامل اصلی سقوط این سلسله دانسته، به چگونگی استفاده افغان‌ها از این تعارضات پرداخته است که به خوبی درست‌اندیشی افغان‌ها را در برابر

کوته‌فکری و بی‌خردی شاهان صفوی نشان می‌دهد. شاید مباحثات مطروحه در جریان سفارت اسرائیل اوری، فرستاده پطر، کامل‌ترین توصیف از چگونگی مناسبات حکومت مرکزی با برخی از اقلیت‌ها - مانند ارمنه - و دولت‌های همجوار - چون روسیه و هند - باشد که افغان‌ها نیز به خوبی از آن بهره گرفتند. در این جریان میرویس گلجایی با اشاره به حضور برخی از گرجیان در دربار روسیه زیرکانه شاه و دربار را متقاعد کرد که پادشاه روس درصدد تسخیر و الحاق گرجستان و ارمنستان به روسیه است و ارمنه متمول گرجی نیز با او همراهند و در همین راستا ممکن است گرگین خان، حاکم گرجی قندهار افغانه را با خود متفق کرده و به پادشاه هند ملحق گردند.<sup>۲۱</sup>

اساساً انحراف شاه سلطان حسین از سیاست تسامح مذهبی



پیشینیان خود نشانه بی‌خردی محض او بود.<sup>۲۲</sup> به گونه‌ای که می‌توان تعصب مذهبی و سیاست مذهبی یکجانبه و برخاسته از این تعصب غیرمنطقی و نامعقول را از جمله مهمترین عوامل سقوط وی و به درجه اولی، انقراض صفویه دانست.

بررسی ترکیب نظامی گروه‌های افغان، مواضع گروه‌های مختلف در جریان تهاجم آنها و نیز سلسله مراتبی که پس از پیروزی از سوی محمود در جامعه آن روز ایران وضع گردید ما را به این حقیقت رهنمون می‌نماید، که شورش غلجایی‌ها انگیزه‌های شدید مذهبی داشت و حاصل عملکرد خشونت‌آمیز مذهبی صفویان بود. تلاش افغان‌ها در جهت تشکیل نیروی متحدی از هواداران و هم‌مذهبان خود در افزایش توان نظامی و سیاسی آنها نکته مهمی است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. طوائف بلوچ و ستیان درگزینی همدان از اصلی‌ترین متحدان افغان به حساب می‌آمدند. آنها پس از تسلط بر اصفهان قریب به چهار هزار خانوار درگزینی را از همدان به اصفهان کوچانیدند تا امنیت این شهر را برایشان تأمین نمایند.<sup>۲۳</sup>

سلسله مراتبی که از سوی محمود در تعیین جایگاه گروه‌های مختلف مقرر گردید به خوبی گویای مناسبات افغانه با سایر گروه‌ها می‌باشد، گروه‌هایی که حداقل در یک احساس مشترک بودند و آن انزجار از خشونت مذهبی صفویان بود. رفتار حکام و مردم در مناطق غیرشعبه در جریان تهاجم افغان‌ها در حقیقت بازتاب سیاست مذهبی - اداری صفویان و گویای عدم علاقه ایشان به تداوم دولت صفوی بود، چنانکه وقتی شاه سلطان حسین از وختانگ، والی گرجستان یاری طلبید او در پاسخ نوشت که «عهد کرده‌ام که به دشمنان شاه قزلباش شمشیر نکشم»<sup>۲۴</sup> و هنگامی که طهماسب میرزا از داغستانی‌ها مدد خواست آنها گفتند: «ما به خود مشغولیم نه به امداد اصفهان می‌رویم و نه تابع طهماسب میرزا می‌شویم»<sup>۲۵</sup> و طوائف کرد ضمن رد این تقاضا عنوان کردند که «ما همسایه ولایت روم واقع شده‌ایم اگر ما ولایت خود را خالی کنیم از رومیه به ما غارت و آسیب خواهد رسید.»<sup>۲۶</sup>

حزین و کروسینسکی غفلت و بی‌توجهی شاه طهماسب را که به قصد گردآوری نیرو از اصفهان خارج شده بود، مورد انتقاد قرار می‌دهند. حزین امرای جاهل را متهم می‌کند که به خیال آنکه شاه را از غصه و اندوه برهاند او را به «عیش و طرب دلالت کردند و به اندک زمانی چنانکه در مزاج جوانان خاصیت لهو و لعب است به آن شیوه از حد اعتدال درگذشت»<sup>۲۷</sup> و در ادامه می‌نویسد:

شاهها ز می‌گران چه برخواهد خاست  
وز مستی بیکران چه برخواهد خاست  
شد مست و جهان خراب و دشمن پس و پیش  
پیداست کز این میان چه برخواهد خاست<sup>۲۸</sup>

کروسینسکی نیز از ازدواج طهماسب با دختر یکی از خوانین در قزوین و «آراستن بزم عروسی و سور پر سرور»<sup>۲۹</sup> می‌نویسد، در حالی که مردم در پایتخت محاصره شده در اثر قحطی و نایابی غذا دسته دسته هلاک می‌شدند و شهر در آستانه سقوط قرار داشت.

هر دو مؤلف با تأکید بر عدم اعتماد مردم به شاه سلطان حسین و طهماسب میرزا و «یأس کلی ایشان از شاه و امرا»<sup>۳۰</sup> از عدم کارایی سازمان نظامی صفوی در دفاع از مردم در برابر حملات افغان‌ها، عثمانی‌ها و روس‌ها انتقاد کرده، به نقش تعیین‌کننده عوام می‌پردازند

و شجاعت، پایداری و دفاع مستقل مردم از شهرها و قصباتشان را در حالی که بسیاری از حکام و فرماندهان نظامی از سر جبن و بزدلی گریخته بودند، می‌ستایند. حزین که خود پیوند نزدیکی با مردم داشت، مقاومت مردم در نواحی مختلف را گزارش داده و کروسینسکی که فقط نظاره‌گر وقایع بوده، اطلاعات دقیقی از پایداری مردم در اصفهان و اطراف آن ارائه نموده است.

حزین بسیاری از رویدادها و نتایج آن را در آن هنگامه پر آشوب به اعتبار عاملیت مردم بررسی نموده و علت غافل‌گیری ایشان را آن چنان که «مجال چاره نکایت خصم برای آنها باقی نماند»: اعتماد بی‌جای مردم به امرای بی‌تدبیر می‌داند.<sup>۳۱</sup> او شورش‌ها و مقاومت «رعیت به جان رسیده» را در برابر تهاجمات خارجی به دیده تحسین می‌نگرد و از اینکه بعضی دهات حقیره در مدت هفت سال که استیلای افغانه دائم بود حصار نا استوار خود را حراست نموده و جز صغیرتفنگ از ایشان به افغانه نرسید و چندانکه در تسخیر آن کوشیدند سود نداشت» اظهار شگفتی می‌نماید.<sup>۳۲</sup> درهمین رابطه کروسینسکی از مقاومت مردم در روستاهایی چون بن اصفهان و گز می‌نویسد.

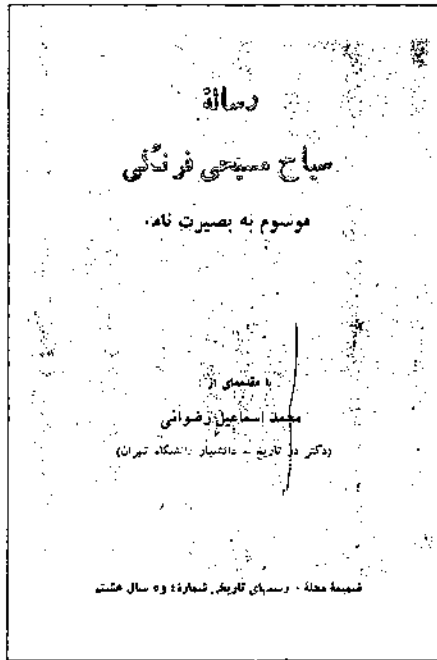
در بن اصفهان واقع در پنج میلی مغرب و شمال غربی اصفهان مردم حمله افغان‌ها را عقیم گذاشتند و تعداد زیادی از آنها، از جمله جمعی از نزدیکان محمود را اسیر کردند و قبل از اینکه وی بتواند زندگی آنها را نجات دهد، بن اصفهانیان براحدی ایقا نکرده، همه آنها را که شامل برادر کوچک محمود، پسر عمو و چند نفر از بزرگان افغان بودند به قتل رساندند.<sup>۳۳</sup> در «گز» در نه میلی شمال و شمال غربی اصفهان، مردم دو هزار رأس از احشام افغان‌ها را ضبط کردند و به استحکام قلعه گز پرداختند. در این حال طایفه کعب که در قلعه بودند درصدد همکاری با افغانه برآمدند اما گزبان هوشمندانه توطئه را دفع نموده، افغان‌ها را به سختی شکست دادند، به طوری که کروسینسکی یکی از دلایل دیوانگی محمود را شکست سنگین او در «گز» می‌داند.<sup>۳۴</sup> کروسینسکی از تلاش مردم گرسنه محاصره شده در اصفهان برای ترغیب شاه به مقابله با افغان‌ها گزارشی می‌دهد که به خوبی گویای زبونی و بی‌کفایتی شاه و بی‌بناهی و استیصال مردم است. طبق گزارش این کشیش، مردم می‌خواستند شاه از کاخ خود خارج شده، پیشوایی مقاومت آنها را بر عهده گیرد. اما وی «بزدلانه از روبرو شدن

کروسینسکی  
در سال ۱۱۱۹ ق / ۱۷۰۷ م  
در مقام مبلغ مذهبی  
به ایران اعزام شد و  
به مدت هجده سال،  
یعنی تا سال  
۱۱۳۷ ق / ۱۷۲۵ م  
در این کشور  
اقامت نمود

کتاب کروسینسکی  
در زمان سلطنت  
فتحعلی شاه (۵۰-۱۲۱۲  
ه ق / ۱۸۳۴-۱۷۹۸ م)  
به دستور ولیعهدش،  
عباس میرزا،  
توسط عبدالرزاق بیگ دنبلی  
از ترکی به فارسی  
برگردانده شد و  
عنوان «بصیرت نامه» یا  
«عبورت نامه» گرفت



تذکره احوال حزین ،  
صرف نظر از ارزش تاریخی اش،  
در شرح احوال اعیان و رجال فرهنگی در  
دوره مورد بحث، بسیار حائز اهمیت است.  
حزین از کسانی چون محمدباقر مجلسی،  
میرزااعلاءالدین محمد معروف به گلستانه  
(جدابوالحسن گلستانه) که اولادش به مناصب  
دیوانی آلوده شدند و ایشان را آن عزت و احترام  
نماند و صدرالدین سیدعلی حسینی... یاد می کند



مردم ارائه نموده خود در کنار آنها حضور داشته و گاه هدایت و راهبری آنها را نیز عهده‌دار بوده است. او در جریان حمله عثمانی به خرم آباد مردم را که به فرمان علی‌مردان خان قصد تخلیه شهر را داشتند «دلالت و تحریص به اتفاق و سامان براق و پاس خدم و مردانگی»<sup>۲۴</sup> نمود و خود در صف آنها قرار گرفت. همچنین در تهاجم عثمانی‌ها به همدان و قتل عام اهالی آن شهر که طی آن تعداد زیادی از مشاهیر افاضل به قتل رسیدند، آنچنان که حساب آن را فقط «علام الغیوب» می‌دانست، با هفتاد سوار راهی همدان شد تا به قدر طاقت و توان خود در رهایی گرفتاران بکوشد. او در شرح دلیری‌های مردم آن دیار می‌نویسد «در بعضی شوارع آن شهر از بسیاری اجساد کشتگان که بر زیر یکدیگر افتاده مجال عبور نبود و اکثر مواضع به نظر آمدند که در آن حادثه همدانیان چون سرکوپچهای بر رومیان گرفته مدافعه می‌کرده‌اند و چندان که کشته می‌شده‌اند دیگران به جای ایشان به مقابله می‌ایستاده‌اند. تا سر دیوارهای بلند اجساد کشتگان بود که بر فراز هم ریخته بودند.»<sup>۲۵</sup> در همدان او موفق گردید با میانجی‌گری برخی از معاریف کرمانشاه که ناگزیر همراه عثمانی‌ها بودند و او با آنها آشنایی داشت، تعدادی از اسرا را مستخلص نماید.<sup>۲۶</sup>

گزارش کروسینسکی از قحط و غلا در ایام محاصره اصفهان مشروح‌تر و دقیق‌تر از گزارش حزین می‌باشد. به نظر می‌رسد با اینکه حزین تعدادی از اعضاء خانواده‌اش را در جریان محاصره از دست داد، اما جانبدارانه به اثبات «جوانمردی و قراخ حوصلگی» اصفهانیان پرداخته است، او می‌نویسد:

«مجملاً بعد از سه چهار ماه کار محصوران به سختی کشید و ماکولات در آن مصر اعظم که مشحون به انبوهی و ازدحام بیرون از قیاس بود تنقیص یافت و رفته رفته نایاب شد و افغانه به اطراف شهر آگاه شده در هر دو فرسنگ و کمتر از جوانب مکانی استحکام

با مردم امتناع ورزید و خواجگان مسلح حرم را به دفع مردم فرمان داد که در جریان آن چند نفر کشته شدند. از این رو خلق مایوس گشته از شاه دسته، دسته از دروازه شهر اصفهان بیرون رفتند.<sup>۲۷</sup>

حزین خیزش مردم علیه افغانه را در قزوین و خوانسار و مقاومت در برابر عثمانی‌ها را در همدان، تبریز و خرم‌آباد گزارش می‌دهد و می‌نویسد در همدان اهالی آن شهر در حالی که حاکم و لشکری در شهر نبود چهار ماه در مقابل عثمانی‌ها جنگیدند و اگرچه کار از دست رفته بود، شجاعانه پایداری کردند تا همگی به قتل رسیدند.<sup>۲۸</sup> در تبریز عثمانی‌ها که از مقاومت مردم به تنگ آمده بودند به آنها فرمان خروج از شهر دادند: «قریب به پنج هزار کس که از تمامی خلق بی‌شمار آن شهر مانده بودند به دستی شمشیر و به دستی دست عیال خود گرفته از میان سپاه روم بیرون رفتند و انگونه مردی و تهور از عوام شهری در روزگار کمتر واقع شده باشد.»<sup>۲۹</sup> و در خرم‌آباد در حالی که علی‌مردان خان فیلی، والی وقت لرستان تصمیم به خروج از شهر و گریختن از برابر عثمانی‌ها گرفته بود، مردم عزم را بر پایداری جزم کردند.<sup>۳۰</sup> در قزوین پس از فرار طهماسب از این شهر و ورود افغان‌ها، مردم سر به شورش برداشتند و چهار هزار افغانی را به قتل رساندند<sup>۳۱</sup> و در خوانسار نیز مردم در حرکتی مشابه سه هزار افغان را هلاک نمودند، همچنین در قصبه یزدجرد در جریان قیام مردم علیه عثمانی‌ها چهار هزار ترک کشته شدند.

آنچه مسلم است این که ارقام ارائه شده در این کتاب نیز مانند بسیاری از منابع قابل اعتماد نبوده و مؤلف آشکارا در تخمین تعداد مقتولین راه اغراق پیموده است. اما بدون تردید همه این گزارشات نشان از نقش پراهمیت مردم در وقایع و نیز جایگاه شایسته آنها در تفکرات مؤلف دارد، ویژگی‌ای که برخی از این مأخذ را از بسیاری منابع رسمی متمایز می‌نماید. حزین در اغلب گزارشاتی که از وضع

**حزین که خود پیوند نزدیکی با مردم داشت، مقاومت مردم در نواحی مختلف را گزارش داده و کروسینسکی که فقط نظاره‌گر وقایع بوده، اطلاعات دقیقی از پایداری مردم در اصفهان و اطراف آن ارائه نموده است**

**حزین در هنگام تهاجم غلجایی هابه اصفهان در سال ۱۱۳۵ ه. ق، علی‌رغم وصیت پدرش به ترک اصفهان، در این شهر سکونت داشت و با تصرف آن شهر به دست محمود از آنجا گریخت**

کروسینسکی تعداد مقتولین را در جریان محاصره اصفهان صد و بیست هزار نفر تخمین می‌زند که از این تعداد بیست هزار نفر در اثر جنگ و صد هزار نفر در اثر قحطی و نایابی غذا جان خود را از دست دادند.<sup>۲۵</sup>

هر دو منبع شجاعت و کفایت برخی از امراء و حکام صفوی را که اغلب اقدامات شجاعانه‌شان با خیانت و زبونی سایر امرا و درباریان عقیم می‌ماند، می‌ستایند. هم کروسینسکی هم حزین از علی‌مردان خان بختیاری والی لرستان به نیکی یاد می‌کنند. حزین که پس از گریختن از اصفهان مدتی نزد او در خرم‌آباد توقف نمود او را از «خانه‌زادان قدیم و امرای بزرگ و دودمان علیه صفویه و از شجاعان و مستعدان روزگار» توصیف می‌نماید و می‌نویسد: «در آن قضایا و حوادث که رخ نموده بود خواهش تدارک و علاج در خاطر داشت و با وجود کثرت لشکر و حشر بنابر اسباب عایقه مصدر اثری نتوانست شد»<sup>۲۶</sup> و کروسینسکی با اشاره به تلاش علی‌مردان‌خان و برادرش برای رساندن آذوقه به اصفهان او را از همه کارآموده‌تر و داناتر<sup>۲۷</sup> می‌داند.

کروسینسکی از مناسبات طهماسب و ایل قاجار و تلاش‌های سلطه‌جویانه این ایل بر شاهزاده صفوی می‌نویسد. طبق گزارش او هشت هزار سوار گزیده قاجار نیروی اصلی سپاه طهماسب میرزا را هنگام خروج از اصفهان تشکیل می‌دادند. چندی بعد هنگامی که اشرف سعی نمود طهماسب را با حيله و غدر به دام اندازد، این افراد بنای جنگ با افغانه نهادند، تمامی سوار شدند و به شاه عرض کردند که ما همه در برابر شاه فدا می‌شویم اما من بعد باید اعتمادالدوله تو از قاجاریه باشد نه از طایفه دیگر. شاه طهماسب خواهی. نخواهی راضی شد. طوایف قزلباشی خیردار شدند و در میان نفاق عظیم پیدا شد. شاه طهماسب با این سپاه منافق جنگ با دشمن را صلاح و موافق ندیده راه مازندران را پیش گرفت.<sup>۲۸</sup> گزارش اخیر تا حدودی باور آن دسته مورخان را که قتل فتحعلی خان قاجار را در چند سال بعد ناشی از اقدامات قدرت‌طلبانه خود وی می‌دانستند تأیید می‌کند. اساساً قتل فتحعلی خان به منزله پیروزی قاطع ایل افشار بر قاجارها در جدال بر سر تصاحب قدرت بود. با شکست قاجارها تنها حریف توانمند افشاریان از میدان خارج گردید و روند تبدیل ایل افشار به حکومت افشار وارد مرحله جدیدی شد. در همین رابطه حزین که وقادارانه به صفویان چشم دوخته بود و نادر را بسیار قدرت طلب می‌دانست، بدون ذکر نام فتحعلی خان می‌نویسد: نادر که «با امراء و ارباب مناصب صفایی نداشت و ایشان را خار راه خود می‌دانست در شکست کار آنها کوشیدن گرفت.»<sup>۲۹</sup> او اگرچه با روشن‌بینی اعتقاد داشت که فقط پادشاهی صاحب اقتدار و با تدبیر و رأی می‌تواند مملکت خراب را سامان دهد اما از آنجا که شاهد گام‌های بلند «خان معظم» به منظور تصرف کامل قدرت و نیز توانمندی روزافزون وی در سایه برتری‌های نظامی‌اش - در برابر بی‌کفایتی محض صفویان - بود با به رسمیت نشناختن جانشینی احتمالی نادر می‌نویسد «از مقتضایات فلکیه در این ازمنه ریسی که صلاحیت ریاست داشته باشد نیست مگر بعضی فرماندهان ممالک فرنگ که ایشان در قوانین و طرق معاش و ضبط اوضاع خویش استوارند و از آن به سبب میانیت تامه به حال خلق ساتراقالیم فایده چنان نیست.»<sup>۳۰</sup> او با نادیده انگاشتن شایستگی نظامی نادر، بسیاری از پیروزی‌های نظامی را به شجاعت

داده جمعی به نگاهبانی گذاشتند و دائم‌الاقوات فوج فوج سواران ایشان به نوبت بر گرد شهر در گردش بودند و در آن وقت مردم از ضیق معاش پیوسته از هر گوشه و کنار پوشیده و پنهان از شهر بیرون می‌رفتند و افغانه بر کسی ابقا نمی‌کردند. کمتر کسی جان به سلامت بیرون برده باشد و در شهر چون اکثر اغذیه نامناسب به کار می‌رفت هر روز جماعتی بی‌شمار به اورام و امراض مبتلا گشته هلاک می‌شدند و از فراخ حوصلگی و جوانمردی مردم آن شهر مشاهده شد که قرص نانی به چهار پنج اشرفی رسیده بود و کسی از غریب و بومی معلوم نمی‌شد که به گرسنگی مرده باشد، و احدی سائل به کشف نشده بود و آنکه از جوع بی‌تاب بود حال خود از آشنایان پوشیده می‌داشت تا کار به جایی رسید که یافت نمی‌شد، آن وقت مردم تلف شدند و آخر چنان شد که اندک مایه مردمی ناتوان و رنجور باقی‌ماندند و از هر طبقه آن مقدار از هنرمندان و مستعدان و افاضل و اکابر و اشراف در آن حادثه در گذشتند که حساب آن خدا می‌داند و بر من در آن احوال روزگار می‌گذشت که عالم‌السرایر بدان آگاه است و بر آنچه دست قدرتم می‌رسید صرف می‌کردم و به غیر از کتابخانه چنان چیزی در منزل من باقی نمانده بود و با وجود بی‌مصرفی قریب به دوهزار مجلد کتاب را نیز متفرق ساخته بودم و تتمه در آن خانه به غارت رفت.»<sup>۳۱</sup>

کروسینسکی احوال اصفهانیان را در جریان محاصره بدینگونه شرح می‌دهد:

بعد از سه ماه محاصره در شهر اصفهان در بازار و چهار سوق نان و گوشت و اقسام ماکولات قدری یافت می‌شد و بعد از آن گوشت خر و استر فروخته می‌شد و قیمت بارگیری به دوازده تومان رسید. بعد از چند روز به بیست و پنج تومان می‌خریدند و این قدر نکشید که حماری را به پنجاه تومان داد و سست می‌کردند و بعد از آن آنها هم پیدا نشد بنای خوردن سگ و گربه نهادند. سیاح گوید که روزی از خانه ایلچی فرانسه بیرون آمدم و به خانه بالبوژانگریز می‌رفتم. در پیش‌سرای او زنی را دیدم گربه را گرفته بود و می‌خواست ذبح کند، گربه به او آویخته و دست او را زخم کرد و او با گربه هر دو فریاد می‌کنند. من به زن اعانت کرده گربه را ذبح کردم و در عرض چهار ماه مردم بنای خوردن گوشت انسان نهاده پنج نفر قصاب به این امر مشغول بودند. مرده تازه را در بازار دیدم که ران‌ها بریده می‌خوردند. چون اهالی شهر اصفهان را عادت نیوده است که آذوقه سالیانه در خانه‌های خود جمع نمایند و همه از بازار ملزومات خود را یوم به یوم خریداری می‌نمودند و ابتدا فکر محاصره به خاطر نمی‌آوردند و از اطراف هم متعسر شد و به فکر قلعه‌داری نیافتادند. که مردمان را از شهر بیرون کنند و تدارک آذوقه نمایند و می‌گفتند هنگامه‌ای است که دو سه روزه می‌گذرد آخر کار به جایی رسید که پوست درختان را به وزن دارجینی می‌فروختند و در هاون کرده، می‌کوفتند و چهار وقیه از آن ده تومان قیمت داشت و پوست کفش کهنه و چاروق کهنه را جمع کرده می‌جوشانیدند و آب آن را می‌خوردند و مردمان در کوچه‌ها و گذرها افتاده جان شیرین می‌دادند و... کسی پروای دفن مردگان نداشت و شهر ایشان از لاشه ایشان پرشد... ایلچیان ملوک نصاری پیش از وقت تدارک خود را دیده و از ماکولات تماماً درخانه‌های خود مهیا نمودند.»<sup>۳۲</sup>

لشکر قزلباش نسبت می‌دهد. وی جنگ شاه طهماسب و عثمانی در ایروان را براساس مراسله‌ای که از طرف شاه و جمعی از آشنایان از اردو رسیده دریافت نموده بود، اینگونه گزارش می‌دهد:

«عثمانی‌ها به منظور منصرف نمودن لشکر قزلباش از جنگ به حيله‌سازی مکرر پیغام صلح و التماس ترک جدال و خصومت در میان آورد تا فی‌الجمله لشکر قزلباش از استعداد محاربه در آن زودی غافل شدند و چنان سخنان مصالحه در میان بود اما چون آن دو لشکر کینه‌جو به غایت نزدیک و دست به گریبان فرود آمده بودند از هر دو جانب هنگامه‌طلبان معدودی به میدان درآمده با هم آغاز کارزار کردند... صفوف قزلباش متلاشی شد... و رومیه نیز این قدر غلبه را غنیمت شمرده کسان زبان‌دان به التماس صلح و تمهید مصادقت نزد پادشاه فرستادند و معذرت‌ها گزارش کردند. پادشاه نیز رضا داد در میانه مصالحه واقع شد.»<sup>۵۱</sup>

در حقیقت ترک‌ها بعد از شکست نیروهای صفوی، همدان، ایهر، مراغه، تبریز، خوزستان و حویزه را متصرف شدند و برای احتراز از رودررویی با قوای نادر با شتاب موافقتنامه‌ای با شاه صفوی در ۱۱۴۵ ق. / ۱۷۳۲ م. امضا کردند که طبق آن تبریز و کلیه ایالاتی که نادر در جنوب و خاور رود ارس به دست آورده بود به ایران واگذار گردید و گنجه، تفلیس، ایروان، نخجوان و قسمت اعظم گرجستان، شیروان و داغستان در تصرف عثمانی باقی ماند.<sup>۵۲</sup>

حزین به شرح وضعیت مردم در حکومت نظامی افشار که در معرض انواع اخاذی‌ها و مطالبات قرار داشتند، می‌پردازد و گزارش مفصلي از لار و وضعیت شیعیان و سنیان در این شهر ارائه می‌دهد. طبق گزارش او در مقابل شیعیان لار که برای تأمین سیورسات و نفقات نظامی به شدت تحت فشار بودند، اهل تسنن که در ایام استیلای افغانه آسوده حال می‌زیستند در زمان حکمرانی نادر نیز سر تعظیم فرود نیاوردند، تا اینکه محمدخان بلوچ از سوی نادر سرداری فارس یافت. حزین مداخله لاریان در برابر هجوم محمدخان بلوچ را مردانه توصیف می‌کند. او که تا به آخر نسبت به صفویان وفادار ماند با اشاره به شورش محمدخان بلوچ علیه نادر ضمن یادآوری اهمیت صفویان، ارتقاء کار وی را به سبب هواخواهی مشارالیه از صفویان می‌داند. حزین در جریان درگیری حاکم و کلانتر در لار که طی آن لاریان که از تعدیات حاکم و سپاهیانش به تنگ آمده بودند به سرکردگی میرزا باقر کلانتر، ولی محمدخان را به قتل رساندند، به حمایت از مردمی که به خانه‌اش پناه آورده بودند، برخاست.

تذکره احوال حزین، صرف نظر از ارزش تاریخی‌اش، در شرح احوال اعیان و رجال فرهنگی در دوره موردبحث، بسیار حائز اهمیت است. حزین از کسانی چون محمدباقر مجلسی، میرزا علاءالدین محمد معروف به گلستانه (جد ابوالحسن گلستانه) که «ولادش به مناصب دیوانی آوده شدند و ایشان را از آن عزت و احترام نماند»<sup>۵۳</sup> و صدرالدین سیدعلی حسینی که «از معامله دنیاطلبان پهلوی تهی نمود»<sup>۵۴</sup> و با آزادفکری از دانشمندی مجوسی که به «مذهب خودآگاه بود و طبیعی مستقیم و زهدی به کمال داشت»<sup>۵۵</sup> یاد می‌کند.

در کلام نهایی تذکره احوال حزین و خاطرات کروسینسکی از مهم‌ترین و معتبرترین منابع تاریخی درخصوص اوضاع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران در یکی از پرآشوب‌ترین دوره‌های تاریخی یعنی سال‌های پایانی حکومت صفویان، تفوق افغانه و مراحل آغازین قدرت‌یابی افشاریان به شمار می‌آیند.

### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- لکه‌هات: نادرشاه، ترجمه و اقتباس مشفق همدانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶، صص ۱۶-۱۵.
- ۲- لکه‌هات: انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی عماد، چاپ دوم، تهران، مروارید، ۱۳۶۴، صص ۷۶-۵۷۱؛ کروسینسکی: سفرنامه کروسینسکی، ترجمه عبدالرزاق بیگ دنبلی، با مقدمه و تصحیح مریم میراحمدی، تهران، توس، ۱۳۶۳، صص ۸-۱۰.
- ۳- کروسینسکی: بصیرت نامه، با مقدمه محمناسماعیل رضوانی، بررسی‌های تاریخی، ش چهارم و پنجم، صص ۲۲۹.
- ۴- شیخ محمدعلی حزین: تاریخ حزین، چاپ سوم، اصفهان، کتابفروشی تأیید، ۱۳۳۲، ص ۸.
- ۵- همان، ص ۹۰.
- ۶- همان، ص ۱۱۰.
- ۷- همان، ص ۱۱۲.
- ۸- همان، ص ۱۱۳.
- ۹- همان، ص ۱۶.
- ۱۰- لکه‌هات، نادرشاه، ص ۹.
- ۱۱- بصیرت نامه، ص ۲۴.
- ۱۲- همان، صص ۲۸-۲۹.
- ۱۳- همان، ص ۲۳.
- ۱۴- حزین، ص ۱۲۳.
- ۱۵- همان، ص ۵۲؛ انقراض سلسله صفویان، پیشین صص ۲۶-۲۷.
- ۱۶- همان، ص ۶۱.
- ۱۷- همان، ص ۵۲.
- ۱۸- همان، ص ۶۰.
- ۱۹- بصیرت نامه، پیشین ص ۲۹.
- ۲۰- لکه‌هات، انقراض سلسله صفویه، ص ۱.
- ۲۱- بصیرت نامه، صص ۷۳-۱۶۶؛ لکه‌هات، انقراض سلسله صفویه، ص ۱۰۰.
- ۲۲- لکه‌هات، انقراض سلسله صفویه، ص ۹۶.
- ۲۳- همان، ص ۲۲۳.
- ۲۴- همان، ص ۱۴۳.
- ۲۵- همان، ص ۱۴۴.
- ۲۶- همان.
- ۲۷- حزین، ص ۵۶.
- ۲۸- همان، ص ۶۰؛ لکه‌هات این رباعی را به نورالدین نسوی، وقایع نگار جلال‌الدین خوارزمشاه منسوب می‌داند. (انقراض سلسله صفویه، ص ۲۲۲).
- ۲۹- بصیرت نامه، ص ۱۴۷.
- ۳۰- همان، ص ۱۴۴.
- ۳۱- حزین، ص ۵۲.
- ۳۲- همان، ص ۶۳.
- ۳۳- بصیرت نامه، صص ۴۲-۱۴۰.
- ۳۴- همان، صص ۲۰۰-۲۰۱.
- ۳۵- همان، صص ۵۱-۱۴۸.
- ۳۶- حزین، صص ۸-۶۷.
- ۳۷- همان، صص ۵-۷۴.
- ۳۸- همان، ص ۶۶.
- ۳۹- همان، ص ۶۲؛ در بصیرت نامه (نسخه چاپ شده توسط دکتر رضوانی) تعداد مقولین هفت هزار نفر ذکر شده است.
- ۴۰- همان، ص ۶۶.
- ۴۱- همان، ص ۶۹.
- ۴۲- همان.
- ۴۳- همان، صص ۵-۵۴.
- ۴۴- بصیرت نامه، صص ۸-۱۵۴.
- ۴۵- همان، ص ۱۵۹.
- ۴۶- حزین، ص ۵۷.
- ۴۷- بصیرت نامه، ص ۱۲۸.
- ۴۸- همان، ص ۲۲۴.
- ۴۹- حزین، صص ۹-۷۸.
- ۵۰- همان، ص ۹۳.
- ۵۱- همان، صص ۵-۹۴.
- ۵۲- لکه‌هات، نادرشاه، صص ۲-۸۱.
- ۵۳- حزین، ص ۱۶.
- ۵۴- همان، ص ۴۱.
- ۵۵- همان.